

بررسی اتهام عدم عصمت پیامبر^(ص) به دلیل ازدواج هبه‌ای در «کتاب نقد قرآن»

محمدحسین اکرمی^۱ | علی مدد فهمی^۲

چکیده

نویسنده کتاب «نقد قرآن» با استناد به بخشی از آیه ۵۰ سوره احزاب، عصمت رسول گرامی اسلام^(ص) را زیر سؤال برده و مدعی شده است که حضرت این آیه را از پیش خود آورده و با سوءاستفاده از موقعیت اجتماعی خود، به تصاحب زنان هدیه‌ای اقدام کرده است. این اتهام که به عدم عصمت پیامبر^(ص) بازمی‌گردد، با روش توصیفی-تحلیلی، از سه منظر تفسیری، تاریخی و کلامی، بررسی نقد شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این اتهام از اساس وارد نیست. به دلیل اینکه اولاً نویسنده کتاب یاد شده، در تفسیر این آیه و برداشت از آن، گرفتار تفسیر به رأی و اجتهاد در مقابل نص شده است؛ زیرا این آیه تصریح دارد بر این که تجویز کننده ازدواج هبه‌ای بر پیامبر^(ص) خداوند است، ولی نویسنده کتاب نامبرده، اصرار دارد که پیامبر^(ص) خود این حکم را جعل کرده است. ثانیاً پذیرش هبه‌زنانی که خود را بر پیامبر^(ص) هبه کرده‌اند، از سوی رسول خدا^(ص) از نظر تاریخی، ثابت نیست. ثالثاً دکتر سه‌ا، بدون در نظر گرفتن ادله متقن کلامی بر عصمت پیامبران^(ص) به‌طور عموم و عصمت پیامبر اسلام^(ص) به‌طور خاص، برای اثبات اتهام خود گرفتار قیاس مع الفارق شده است.

کلیدواژه‌ها: ازدواج هبه‌ای، عصمت پیامبر اکرم^(ص)، زنان هدیه‌ای، نقد قرآن، اتهام عدم عصمت

۱. دکتری تفسیر تطبیقی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

ایمیل: hosainakrami@yahoo.com

۲. دکتری اندیشه معاصر مسلمین، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

ایمیل: alifahimi2088@yahoo.com

مقدمه

شبهه‌افکنی پدیده‌ای است که ریشه در تاریخ طولانی اندیشه بشری دارد. از دیرباز، انسان‌هایی بوده‌اند که در موضوعات گوناگون، گاه با نیت حقیقت‌جویی و گاه برای تحریف حقیقت و آمیختن آن با باطل، دست به ایجاد تردید و تشکیک زده‌اند. برخی از آنان، حق را در لباس باطل و باطل را در پوشش حق جلوه داده‌اند تا ذهن‌ها را دچار سردرگمی کنند. در روزگار معاصر نیز این جریان ادامه یافته و یکی از چهره‌هایی که در دهه اخیر مستقیماً و حیانیّت قرآن و عصمت پیامبر گرامی اسلام^(ص) را هدف گرفته، دکتر سها است. او در مواضع گوناگون، به‌ویژه در اثر خود با عنوان نقد قرآن، به طرح شبهاتی پرداخته و تلاش کرده تا اساس باورهای دینی مسلمانان را به چالش بکشد (ر.ک. سها، ۱۳۹۳: ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۷، ۷۶، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲). او قرآن را غیر وحیانی خوانده و رسول گرامی اسلام^(ص) را متهم به جعل آیات و نداشتن عصمت کرده است. از جمله با تمسک به بخشی از آیه ۵۰ سوره مبارکه احزاب «وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» و مقایسه کردن کار پیامبر^(ص) با کار کدخدا، دیکتاتور، رئیس‌جمهور و... مدّعی شده که پیامبر اسلام^(ص) با جعل این آیه و سوءاستفاده از موقعیت اجتماعی خود، زنان هدیه‌ای را تصاحب کرده است و این کار از نظر عقل سلیم، نادرست است.

روشن است که اگر امری از نظر عقل سلیم نادرست باشد، از نظر شرع هم قبیح است و چیزی که از نظر شرع قبیح باشد، حرام است. پس اگر کسی بپذیرد که پیامبر^(ص) به جعل آیات و ارتکاب امر قبیح پرداخته، ارتکاب حرام را از ناحیه او پذیرفته و عصمت او را زیر سؤال برده است. قبل از نویسنده کتاب یاد شده، شبهه عصمت نداشتن پیامبر اکرم^(ص) را می‌توان در آثار برخی از مستشرقان ردیابی کرد (معارف؛ اعتصامی، ۱۳۸۹: ۴۲؛ رضی بهابادی؛ جواندل، ۱۳۹۳: ۱۴۹). لذا این مقاله، بدون داشتن پیشینه اختصاصی با روش توصیفی-تحلیلی در پی نقد و بررسی این اتهام، از منظر تفسیری، تاریخی و کلامی است.



۱. معرفی کتاب نقد قرآن

شخصی با اسم مستعار دکتر سها که مدّعی صاحب نظر بودن در تفسیر، حدیث، تاریخ اسلام، فقه و فلسفه است، کتابی را تحت عنوان «نقد قرآن» تدوین و به صورت پی‌دی‌اف (pdf) در فضای مجازی منتشر کرده است. این کتاب بار اول در سال ۱۳۹۱، در ۸۶۰ صفحه و بار دوم در سال ۱۳۹۳، در ۹۳۵ صفحه تهیه و منتشر شده است. ویرایش دوم آن متشکل از یک مقدمه و ۲۳ فصل و یک نتیجه‌گیری است. نویسنده مدّعی است که در این کتاب بیش از هزار غلط فاحش قرآن را به نمایش گذاشته است تا صغرای استدلالش به اثبات برسد. کبرای استدلال او چنین است: «اگر قرآن از خدا باشد، بدون خطا و ضعف و دارای معجزه است» که با رفع تالی (قرآن پر از خطا و ضعف است و معجزه‌ای هم ندارد)، رفع مقدم را چنین نتیجه گرفته: «پس قرآن از خدا نیست» (همان، ۳۰). ایشان منابع کتاب خود را قرآن و سنت معتبر مثل کتب معتبر حدیثی، به خصوص صحیح بخاری و صحیح مسلم، سیره رسول الله، سیره ابن اسحاق، سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تفاسیر معتبر موجود، معرفی می‌کند. نویسنده این کتاب، با روش ظاهرگرایی مفرط و تفسیر به رأی، به این نتیجه رسیده که همه ادیان خرافی است و هیچ وحی و الهامی صورت نگرفته و اصلاً خدای عالم، عاقل، عادل و مهربان وجود ندارد و آنچه را که به عنوان خدا معتقدیم، موجود وهمی و مخلوق ذهن ماست.

فصل هفتم این کتاب تحت عنوان «محمد در قرآن» است که برخی از شبهات آن مربوط به ازدواج‌های پیامبر (ص) است؛ همانند حلال شدن زنان به طور نامحدود، هبه، برده‌گیری، تصاحب زن شوهردار، به منظور شهوت‌رانی، نقض شدن حقوق عایشه، بی‌عدالتی در بین همسران، بی‌عدالتی در تحریم ماریه.

۲. بررسی تفسیری این اتهام

در این فراز از آیه، حلیّت یک صنفی از زنان بر پیامبر (ص) اعلام شده که اقوال مفسران در مفاد آن، متفاوت است و می‌توان آن را در دو دسته ذیل دسته‌بندی کرد:

۲-۱. اختصاصی بودن اجرای نکاح با لفظ هبه به پیامبر^(ص)

برداشت یک دسته از مفسران از این فراز آیه، این است که اگر زن مؤمنه‌ای بدون درخواست چیزی به‌عنوان مهر، خود را بر پیامبر خدا^(ص) ببخشد؛ مثلاً بگوید: «وهبتک نفسی» و او هم قبول نماید، از این طریق برهم دیگر حلال می‌شوند. این نوع از حلیت مخصوص پیامبر اسلام^(ص) است و اجرای نکاح با لفظ هبه برای امت او جایز نیست. به‌عنوان مثال، شیخ طوسی ذیل این فراز آیه، می‌گوید: «نکاح با لفظ هبه در نزد ما امامیه صحیح نیست، این‌گونه نکاح فقط برای پیامبر^(ص) بوده است»^۱ (طوسی، ۱۴۰۹: ۸، ۳۵۲).

مکارم شیرازی در این زمینه می‌نگارد: «از این آیه به‌خوبی استفاده می‌شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» تنها مخصوص پیامبر^(ص) بوده و هیچ فرد دیگری نمی‌تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷، ۳۸۰).

دلیل چنین برداشتی را از آیه، شاید بتوان چند چیز اعلام کرد:

۱. با استفاده از فرمایشات صاحب تفسیر نمونه، می‌توان گفت در صورت هبه نمودن زنی خود را بر پیامبر^(ص) اگر باز نیاز به اجرای عقد با الفاظ ازدواج و نکاح باشد، اختصاص از بین می‌رود؛ زیرا فراز اول این آیه «یا ایها النبی إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ»، عمومیت دارد و هر دو صورت ذکر مهر در متن عقد و عدم ذکر آن را شامل می‌شود (ر.ک. مکارم، ۱۳۷۴: ۱۷، ۳۸۰).

۲. در روایات از وقوع چنین هبه‌ای بر پیامبر^(ص) گزارش داده شده است. از جمله از امام صادق^(ع) روایت شده: «خوله بنت حکیم سلمی» خود را بر پیامبر^(ص) هبه نمود. از امام سجاد^(ع) روایت شده: «واهبه زنی بوده از بنی اسد، به نام ام شریک». در تفسیر قمی به هبه زنی از انصار به‌عنوان سبب نزول این آیه، تصریح شده است (ر.ک. اشکوری، ۱۳۷۳: ۳، ۶۴۷). قتاده، می‌مونه بنت حارث را به‌عنوان زن واهبه ذکر نموده و شعبی زینب بنت خزیمه را (ر.ک. طبری، ۱۴۱۲: ۲۲، ۱۷؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸، ۵۴) و برخی گفته: «واهبه ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط بوده است» (ر.ک. ابن عربی، ۱۴۰۸: ۳، ۱۵۵۹)؛ البتّه در یک روایتی از ابن عباس، وقوع هبه از اساس مورد انکار قرار گرفته

۱. «و عندنا أن النکاح بلفظ الهبة لا یصح و إنما کان ذلک للنبی صلی اللہ علیہ و آلہ خاصة».



است (ر.ک. طبری، ۱۴۱۲: ۲۲، ۱۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۸، ۵۷۱).

۳. سید مرتضی با استفاده از این آیه چنین استدلال نموده: نکاح با لفظ هبه از جمله مختصات پیامبر (ص) است؛ زیرا تعبیر کنائی «خَالِصَةً لَّكَ» مربوط می شود به آنچه در لفظ ذکر شده و آن «موهوبه» و «قبول نکاح او» است، نه به چیزی (سقوط مهر) که در لفظ مذکور نیست و هم چنین به مقتضای جمله «وَهَبْتَ نَفْسَهَا» (سقوط بدل)، نیز مربوط نمی شود؛ زیرا سقوط بدل، اولاً معنوی است نه مذکور در لفظ. ثانیاً موجب از بین رفتن اختصاص می شود؛ زیرا اگر مولایی کنیزش را بدون مهر به عقد عبدش درآورد، در این صورت هم نکاحی بدون مهر صورت گرفته است (ر.ک. علم الهدی، ۱۴۳۱: ۳، ۲۳۰).

۴. شافعی بر عدم انعقاد نکاح با لفظ هبه در مورد غیر پیامبر (ص)، چنین استدلال نموده که خداوند از زناشویی با دو اسم تزویج و نکاح نام برده، لذا با الفاظ دیگری منعقد نمی شود (ثعلبی، بی تا: ۸، ۵۴).

۲-۲. اختصاص ترک مهر به پیامبر (ص)

دسته دیگری از مفسران گفته اند اجرای نکاح با لفظ هبه از مختصات پیامبر (ص) نیست، بلکه آنچه از مختصات اوست، بخشش مهر است. متن گفتار و دلیل آنان به شرح ذیل است:

ابن عربی: «مقصود آیه خالی بودن نکاح از مهر است، بیان در این جهت آمده و خلوصی که اختصاص به پیامبر (ص) پیدا کرده، به آن باز می گردد... بعد از آن خداوند فرمود: اگر پیامبر (ص) بخواهد او را نکاح نماید، در کنار هبه، لفظ نکاح را ذکر کرده که مربوط به همین عقد است. پس این جمله دلالت می کند بر اینکه آن زن خود را بدون مهر بخشیده و پیامبر (ص) اگر بخواهد ازدواج کند. بنابراین نکاح حکم جدیدی است که ارتباطی به لفظ هبه ندارد، مگر در مقصود از آن که همان سقوط عوض و مهر است»^۱ (ابن عربی، بی تا: ۳، ۱۵۶۵).

۱. المقصود بالآیه خلؤ النکاح من الصداق و له جاء البیان و إلیه یرجع الخلوص المخصوص به ... أنه قال بعد ذلك: إن أراد النبی صلی الله علیه و سلم أن یستنکحها، فذکره فی جنبته بلفظ النکاح المخصوص بهذا العقد، فهذا یدل علی أن المرأة وهبت نفسها بغير صداق، فإن أراد النبی صلی الله علیه و سلم أن یتزوج تزوج، فیکون النکاح حکماً مستأنفاً، لا تعلّق له بلفظ الهبة، إلا فی المقصود من الهبة و هو سقوط العوض و هو الصداق.

صادقی تهرانی: «محدوده هبه، بخشش از مهرش است، نه بخشش از صیغه نکاح و زن حق چنین بخششی را ندارد، چون نکاح حکم شرعی است؛ اما مهر حق شخصی اوست و از آن می‌تواند بگذرد، ولی در حکم شرعی که علیه او یا علیه هردوی آنهاست، چنین بخششی نمی‌تواند»^۱ (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۲۴، ۱۷۸).

جرجانی در توضیح نکاح هبه می‌گوید: «مقصود از این نوع نکاح، ازدواج بدون تعیین مهر است که با صیغه ایجاب و قبول به لفظ نکاح یا تزویج انجام می‌شود، بی‌آنکه قید مهریه در آن ذکر گردد. تعبیر هبه در اینجا به دلیل بخشش مهر و واگذار کردن اختیار زن به پیامبر اکرم^(ص) به کار رفته است. نکاح به این شیوه، یعنی بدون الزام به تعیین مهر، امتیازی ویژه برای آن حضرت به شمار می‌آید؛ زیرا در ازدواج دیگر افراد، اگر مهر هنگام عقد ذکر نشود، پس از اجرای عقد باید مهریه‌ای با رضایت طرفین مشخص گردد، در غیر این صورت، ازدواج به مهرالمثل برمی‌گردد» (جرجانی، ۱۳۶۲: ۲، ۳۹۵).

در صحیح حلی از امام صادق^(ع) آمده: «وَأَجَلَ لَهُ أَنْ يَنْكَحَ مِنْ عُرْضِ الْمُؤْمِنِينَ بغيرِ مَهْرٍ وَهِيَ الْهَبَةُ وَلَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَأَمَّا لِغَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَا يَصْلُحُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ وَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ؛ برای پیامبر خدا^(ص) حلال است که بدون مهر از میان زنان مؤمن ازدواج کند و این همان نکاح هبه است؛ اما چنین ازدواجی فقط برای رسول خدا^(ص) جایز است و برای غیر او روا نیست؛ زیرا برای دیگران هیچ ازدواجی جز با تعیین مهریه صحیح نیست. این همان معنای سخن خدای متعال است که فرمود: و هر زن باایمانی که خود را به پیامبر ببخشد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵، ۳۸۷).

در صحیح دیگر حلی نیز این‌گونه آمده: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^(ع) عَنِ الْمَرْأَةِ تَهَبُ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ يَنْكَحُهَا بغيرِ مَهْرٍ. فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ هَذَا لِلنَّبِيِّ^(ص) وَ أَمَّا لِغَيْرِهِ فَلَا يَصْلُحُ هَذَا حَتَّى يَعْوِضَهَا شَيْئاً يَقْدَمُ إِلَيْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ وَلَوْ ثَوْبٌ أَوْ دِرْهَمٌ وَقَالَ يَجْزِي الدَّرْهَمُ؛ از امام صادق^(ع) درباره زنی پرسیدم که خود را به مردی ببخشد تا بدون مهر با او ازدواج کند. حضرت فرمود: این حکم ویژه پیامبر اکرم^(ص) بود و برای غیر ایشان جایز نیست، مگر آنکه مرد در برابر این بخشش، چیزی به زن بدهد و آن را پیش از نزدیکی به او تقدیم کند؛ چه

۱. «و نطاق الهبة إنما هو السماح عن مهرها، لا السماح عن صيغة النكاح و ليس لها هكذا سماح لأنه حكم شرعى و لكنما المهر حق لها شخصى، فلها السماح فيما لها حقاً و ليس لها فيما عليها او عليهما حكماً».



اندک باشد و چه بسیار، حتی اگر یک لباس یا یک درهم باشد. سپس امام^(ع) فرمود: همان یک درهم هم کفایت می‌کند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵، ۳۸۴).

آیت‌الله شبیری در این زمینه می‌نگارد: «مدلول آیه قرآن و روایات مذکور و ظاهر آن‌ها... این است که نکاح مجانی و بدون مهر از اختصاصات پیامبر^(ص) است نه اینکه صرف ایجاد نکاح با عبارت خاص از اختصاصات او باشد. پس این روایات بر اختصاص نکاح بخششی و بدون مهریه به آن حضرت دلالت می‌کنند و این معنایش بطلان چنین نکاحی در حق دیگران است» (شبیری زنجان، ۱۴۱۹: ۲۲، ۷۰۵۳).

نکته دیگری قابل توجه و مهم، بررسی معنا و مفهوم واژه‌های «هبه»، «هدیه» و نقش جمله «خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» در این فراز از آیه است.

هبه از ریشه «وهب»، در لغت به معنای عطیۀ بدون چشم‌داشت به عوض (ر.ک. مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۳، ۲۳۳) و خالی از عوض و غرض است (ر.ک. ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۵، ۲۳۱). راغب اصفهانی می‌گوید: «هبه آن است که مالت را بدون عوض برای دیگری، قرار دهی» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۵).

برخی در مورد معنای هبه و دامنه کاربرد آن، می‌گویند: «هبه، عطا و بخشش مجانی، آمیخته با رگه‌هایی از احسان و تفضل است و مورد هبه چه مال باشد یا غیر آن، عین باشد یا غیر آن. پس صحیح است که بگویی دوستی‌ام را به تو هبه کردم یا مالم را و صحیح است که بگویی خداوند فرزندی به من بخشید یا عزّت و جایگاهی به من داد»^۱ (نجفی، ۱۳۵۹: ۲، ۵۹).

هدیه از ریشه «هدی»، در لغت به معنای تحفه‌ها و الطافی است که انسان به نزدیکان و دوستانش، می‌دهد (موسی، ۱۴۱۰: ۱، ۱۳۸). فراهیدی در این زمینه می‌گوید: «الْهَدِيَّةُ: مَا أُهْدِيَتْ إِلَى ذِي مَوَدَّةٍ مِنْ بَرٍّ؛ هَدِيَّةٌ إِحْسَانِيَّةٌ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴، ۷۷).

فرق آن دو در این است که در هدیه حاجتی وجود دارد و هدیه دهنده به وسیله هدیه، به هدیه گیرنده، تقرب می‌جوید. لذا نامیدن آن به هدیه به خاطر این است که پیشکش خواسته

۱. «هو العطاء والنحلة المشوب برشحة من الإحسان والتفضل سواء كان المعطى مالا أو غيره عينا أو غيرها فيصح ان تقول بلا تكلف و عناية وهبتك ودي كما تقول وهبتك مالي و يصح ان تقول وهبني الله ولدا كما تقول وهبني عزا و ملكا».

و حاجتی می‌گیرد؛ برخلاف هبه. بنابراین جایز نیست که گفته شود: «إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي إِلَى الْعَبْدِ» خداوند به بنده‌اش پیشکش می‌دهد، بلکه گفته می‌شود: «إِنَّهُ يَهْبُ لَهُ» خداوند به بنده‌اش هبه می‌نماید؛ چنانکه در قرآن آمده: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (مریم: ۵) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (ر.ک. عسکری، ۱۴۰۰: ۱۶۲).

قید «خَالِصَةً» حال از «امرئة» یا حال از فاعل «وهبت» است (ر.ک. نحاس، ۱۴۲۱: ۳، ۲۱۹؛ علوان، ۱۴۲۷: ۳، ۱۸۵۶). بنابراین معنای آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ... وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»، چنین می‌شود: ای پیامبر^(ص) ما برای تو ازدواج مهریه‌ای... و هبه‌ای را برای تو حلال کردیم، درحالی‌که ازدواج هبه‌ای مخصوص شماس است و برای دیگر مؤمنان نیست.

۲-۳. بررسی و نقد

در جمع‌بندی فهم مفسران از این فراز از آیه و فهم نویسنده کتاب مورد بحث از آن و همین‌طور در نقد فهم وی از آیه، می‌توان چنین گفت:

۱. بر اساس تصریح آیه و فهم مفسران از آن، جعل‌کننده حکم حلیت در این آیه، خداوند است، نه پیامبر^(ص)؛ اما فهم نویسنده برعکس آن است. پس این سخن او که می‌گوید: «محمد یک حکم اختصاصی برای خودش جعل کرد که هر زنی که خواست، می‌تواند خودش را به محمد هدیه کند و محمد اگر او را پسندید، می‌تواند به ازدواج خود درآورد»، از روشن‌ترین مصداق تفسیر به رأی و اجتهاد در برابر نص است.

۲. در آیه مورد بحث واژه «وَهَبْتُ» آمده، نه «هَدَيْتُ» که هر کدام، بار معنایی خودش را دارد؛ با این توضیح که منظور این بخش از آیه این است: اگر زنی با اسقاط مهر خود، به ازدواج با پیامبر^(ص) راضی شود و آمادگی خود را برای ازدواج با او اعلام نماید، یا با لفظ «وهبتک نفسی» ایجاب را جاری نماید، پیامبر^(ص) اگر بخواهد، می‌تواند بدون پرداخت مهر در مجلس عقد یا بر عهده‌گرفتن آن، او را به عقد خود درآورد. یا با قبول نمودن ایجاب، او را به همسری خود برگزیند؛ اما هدیه کردن مهر معنای محصلی ندارد؛ زیرا هدیه چیزی است که به‌منظور تقرب و اظهار مودت نسبت به شخصی، داده شود. در محل بحث، هنوز مالی به‌عنوان مهر محقق نشده تا پیشکش شود. اگر



گفته شود که در هبه هم مالی به عنوان مهر محقق نشده؟ پاسخش این است: نطق و دامنه کاربرد هبه وسیع‌تر از هدیه است. لذا شامل اسقاط مهر که خود نوعی ابراء ذمه و گذشتن از حق مالی خود است، نیز می‌شود. بنابراین در مورد زنی که قرار است در اثر ازدواج با پیامبر (ص) مستحق مهری شود و او آن را اسقاط نماید، صحیح است که گفته شود او «هبه» نمود؛ اما نمی‌توان گفت او «هدیه» کرد؛ زیرا هدیه دامنه کاربردش محدودتر از دامنه کاربرد «هبه» است. هم‌چنین اجرای ایجاب، با لفظ «هدیتک نفسی» صحیح نیست؛ زیرا الفاظ نکاح توقیفی است و در مورد پیامبر (ص) لفظ هبه آمده، ولی لفظ هدیه نیامده است. در نتیجه، ترجمه سُها هبه را به هدیه و برداشت این چنینی از آیه، کاری غیر محققانه و برداشتی ناصواب است.

۳. قید «خَالِصَةً» که حال است، در پیوند با ذوالحال معنا پیدا می‌کند. وقتی در قسمت ذوالحال حلال کننده هبه برای پیامبر (ص) خداوند است، در قسمت حال هم اختصاص دهنده این حکم به پیامبر (ص) نیز خداوند است. بنابراین این سخن سُها: «ظاهراً خود محمد هم متوجه شده بود که این کار غیرانسانی قابل اجرا نیست و آن را مختص خود دانست نه دیگران»، خلاف نص آیه و از مصادیق تفسیر به رأی، سوءاستفاده از سخن با تقطیع اجزاء به هم پیوسته آن، بهتان و دروغ بستن بر پیغمبر خدا (ص) است.

۳. بررسی تاریخی این اتهام

در مورد وقوع و عدم چنین هبه‌ای، گزارش‌های تاریخی دو دسته‌اند: برخی حاکی از عدم وقوع آن است. چنانکه در روایتی از ابن عباس آمده: «نزد رسول خدا (ص) زنی نبود که خود را برای او هبه کرده باشد»^۱ (ابن اسحاق، ۱۴۱۰: ۲۶۹). برخی دیگر حاکی از وقوع آن است؛ اما در این‌که واهبه چه کسی بوده، اقوال متعددی نقل شده که در ذیل با اختصار بیان می‌شود:

۱. میمونه بنت حارث که در مورد او دو نقل آمده: یکی اینکه او کسی بود که خود را به رسول خدا (ص) هبه کرد و کیفیت آن چنین بوده که وقتی قاصد پیامبر (ص) پیغام خواستگاری او را به میمونه رساند، او در محملی بر بالای شتر قرار داشت و در جواب گفت: «البعیر و ما علیه لله و لرسوله»؛ شتر و آنچه بر آن است برای خدا و رسولش (ص)

۱ «لم یکن عند رسول الله صلی الله علیه و سلم امرأة وهبت نفسها له».

است. سپس آیه «وَأَمْرًا مِّنَ الْمُؤْمِنَةِ إِنِ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ»، نازل شد. دیگری می‌گوید رسول خدا^(ص) با مهر پانصد یا چهارصد درهم با او ازدواج کرد (ر.ک. طبری، ۱۳۸۷: ۱۱، ۶۱۲؛ واقدی، ۱۴۱۸: ۸، ۱۰۹؛ قاضی ابرقوه، ۱۳۷۷: ۲، ۱۱۰۱).

۲. امّ شریک که زنی از بنی عامر بود، خود را برای رسول خدا^(ص) هبه کرد، ولی حضرت نپذیرفت و او هم تا زنده بود، ازدواج نکرد. در روایتی منقول از علی بن الحسین^(ع) آمده: «زنی که خود را بر پیامبر^(ص) هبه کرد، امّ شریک از طایفه ازد است»^۱ و در روایت مجاهد آمده که او خود را به رسول خدا^(ص) هبه نکرد (ر.ک. واقدی، ۱۴۱۸: ۸، ۱۲۲؛ حمیری، بی‌تا: ۲، ۶۴۷).

۳. لیلی بنت خطیم خود را هبه کرد و نیز زنان دیگری خود را هبه کردند، ولی شنیده نشده که رسول خدا^(ص) احدی از آن‌ها را قبول کرده باشد (ر.ک. واقدی، ۱۴۱۸: ۸، ۱۲۰).

۴. خوله بنت حکیم در زمره کسانی بود که خود را هبه کرد و پیامبر^(ص) نپذیرفت، او خدمه پیامبر^(ص) بود و با عثمان بن مظعون ازدواج کرد و تا زنده بود در حباله نکاح او قرار داشت (ر.ک. همان، بی‌تا: ۸، ۱۱۸ و ۱۲۵).

۵. قتيله بنت قیس و زینب بنت حجش نیز از جمله هبه کنندگان خود، نام برده شده‌اند (ر.ک. واقدی، ۱۴۱۸: ۸، ۱۰۹؛ حمیری، بی‌تا: ۲، ۶۴۷).

۲-۱. بررسی و نقد

در نقد و جمع‌بندی نظر نویسنده کتاب مذکور، می‌توان گفت که اولاً طبق روایت ابن عباس وقوع هبه تحقق خارجی نیافته است. ثانیاً بر فرض وقوع هبه از جانب برخی از زنان، پذیرش و قبول آن از سوی پیامبر^(ص) محقق نشده؛ چنانکه در مورد خوله بنت حکیم و لیلی بنت خطیم چنین بوده است. ثالثاً قتيله بنت قیس و زینب بنت حجش جزء هبه کنندگان نام‌برده شده؛ اما این‌که موردپذیرش پیامبر^(ص) قرارگرفته یا نه گزارش مذکور نسبت به آن نفیاً و اثباتاً ساکت است. رابعاً در مورد امّ شریک سه گزارش آمده که طبق دوتای آن سالبه به انتفاء موضوع است و یکی از آن‌ها فقط از وقوع هبه از جانب زن گزارش داده؛ اما در موردپذیرش و عدم پذیرش پیامبر^(ص) ساکت است. خامساً در مورد میمونه طبق قول دوم

۱ «أن المرأة آلتی وهبت نفسها للنبي (ص) أم شریک امرأة من الأزد».



سالبه به انتفاء موضوع است و طبق قول اول جمله مذکور ظهور در پذیرش خواستگاری دارد. بر فرض این که به قرینه نزول آیه، از آن هبه نمودن فهمیده شود، باز نسبت به پذیرش پیامبر (ص) از چنین هبه ساکت است.

۴. بررسی کلامی این اتهام

از منظر متکلمان امامیه، نبی باید دارای اوصاف و شرایط ذیل باشد:

عصمت، افضلیت، کمال عقل، زیرکی و ذکاوت، فطانت و تیزبینی، قوت رأی، نداشتن سهو و نسیان، منزّه بودن از امور نفرت‌آور از قبیل دنائت و پستی پدران، بدنامی مادران، خشن بودن، سخت‌گیر بودن، مبتلا بودن به مرض خارش بدن، مرض جذام، پیسی، کوری، کری، لالی، گنگی و...، پرهیز نمودن از انجام اموری که خلاف مروّت‌اند؛ مانند خوردن چیزی در راه عبور و مرور، هم‌نشینی با اراذل و اوباش (ر.ک. حلی، ۱۴۱۳: ۳۵۰؛ محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۹؛ محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۳۵) که تفصیل و اثبات آن در کتب کلامی آمده است. اینجا آنچه شرط اساسی و زیربنایی است و به بحث مربوط می‌شود، بحث عصمت است که با اختصار به تعریف، اقسام، اقوال و ادله آن و ادله عصمت نبی خاتم (ص) می‌پردازیم:

۴-۱. تعریف عصمت

علامه حلی در تعریف عصمت می‌گوید: «عصمت لطف پنهانی است که خداوند نسبت به مکلف به انجام می‌رساند؛ به گونه‌ای که انگیزه ترک طاعت و ارتکاب گناه برای او به صفر می‌رسد با آنکه قدرت بر آن برایش باقی است»^۱ (حلی، ۱۳۶۵: ۶).

برخی از شارحین در مقصود از «لطف خفی» چنین می‌نویسند: «یعنی چشم باطن او را بینا می‌کند و حقایق را آن گونه که هستند، می‌بیند. لذا حقیقت گناه را هم مشاهده می‌کند که هر گناهی یک گام در مسیر سقوط و هلاکت است و هرگز گرد گناه نمی‌گردد و این سم مهلک را سر نمی‌کشد» (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۵). لذا علامه طباطبایی از «قوه عصمت» تعبیر نموده به «سبب شعوری علمی غیر مغلوب» که از سنخ علوم و ادراکات متعارفه قابل تعلّم و اکتساب، نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵، ۷۹).

^۱ «العصمة لطف خفی یفعل الله تعالی بالمکلف بحيث لا یكون له داع إلى ترک الطاعة و ارتکاب المعصية مع قدرته علی ذلك».



برخی از محققان در توضیح قیود و بخش‌هایی از تعریف مذکور، چنین می‌گویند: بخش اول، لطف بودن عصمت است، این لطف قوی‌تر از لطفی است که متکلمان نسبت به عموم مکلفان بر خداوند لازم دانسته‌اند؛ زیرا اولی مانع از صدور معصیت است برخلاف دوم. بخش بعدی عدم داعی است که در عصمت، داعی معصیت وجود ندارد با آنکه قدرت بر آن وجود دارد؛ زیرا به وجود نیامدن چیزی به خاطر نبود داعی، با مقدور بودن آن منافات ندارد؛ چنانکه آیه ۲۴ سوره یوسف «آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود»،^۱ بر عدم تحقق اراده زنا از سوی یوسف دلالت می‌کند با آنکه قدرت بر آن داشت. شاهد آن روایت ذیل است که امام رضا^(ع) در آن می‌فرماید: «آن زن قصد یوسف را کرد و اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید، قصد او می‌کرد؛ چنانکه او قصد کرده بود، ولی یوسف چون معصوم بود و شخص معصوم، قصد گناه نمی‌کند و مرتکب آن نمی‌شود. به درستی که پدرم از پدرش امام صادق^(ع) حدیث کرد که خداوند فرمود: آن زن قصد انجام دادن کار را نمود و یوسف قصد انجام ندادن آن را»^۲ (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۱، ۲۰۱). بخش سوم، مسئله قدرت داشتن شخص معصوم بر انجام دادن حرام و ترک نمودن واجب است که عصمت مانع آن نیست؛ زیرا معصوم مکلف و قدرت و اختیار شرط تکلیف است (محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۳۱-۳۴).

۴-۲. اقسام عصمت و اقوال پیرامون آن

علامه طباطبایی عصمت را بر سه قسم تقسیم کرده است: یکی عصمت از خطا در تلقی و گرفتن وحی، دوم عصمت از خطا در تبلیغ و انجام رسالت و سوم عصمت از گناه و معصیت در عمل به وحی؛ اما خطا در غیر این سه باب مثل خطای در امور خارجی نظیر خطای در حواس، یا خطا در تشخیص امور تکوینی از حیث صلاح و فساد و نفع و ضرر، از محل بحث، خروج موضوعی دارد (طباطبایی، بی تا: ۲، ۱۳۴).

اختلاف اقوال پیرامون عصمت را می‌توان به چهار قسم تقسیم کرد:

۱. در باب عقاید: به اجماع امت کفر و ضلالت از انبیا سر نمی‌زند، چه قبل از نبوت

۱ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ».

۲ «لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهٖ لَكِنَّهٗ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَلَا يَأْتِيهٖ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِی اَبِی عَنْ اَبِیهِ الصَّادِقِ ع اَنَّهُ قَالَ هَمَّتْ بِاَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِاَنْ لَا يَفْعَلَ».



و چه بعد از آن؛ به استثنای فرقه از خوارج به نام ازارقه که صدور گناه را از آنان جایز می‌داند و هر گناهی در نزد آن‌ها کفر است. پس لازمه آن تجویز کفر بر انبیا خواهد بود، ولی به همان.

۲. در امور مربوط به تبلیغ (ابلاغ وحی): معصوم بودن انبیا از کذب و تحریف عمدی و سهوی مورد اتفاق امت است.

۳. در امور مربوط به احکام و فتوا: در این حوزه سخنی نمی‌گویند جز از وحی یا الهام واضح.

۴. در افعال و رفتار: برخلاف حشویه که کبائر و صغائر را بر انبیا جایز می‌دانند، اشاعره که ارتکاب صغیره و کبیره را در صورت تأویل یا سهو تجویز می‌کنند و معتزله که ارتکاب صغیره را ولو از روی عمد جایز می‌شمارند. امامیه معتقدند که گناهان صغیره و کبیره از آنان صادر نمی‌شود، نه از روی عمد و نه از روی خطای در تأویل و نه از روی سهو و نسیان و نه از روی اسهاء خداوند، بلکه سهو و نسیان از آنان منتفی است و لودر امور مباح (محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۱۶-۱۸).

۳-۴. ادله لزوم عصمت

متکلمان امامیه ادله متعدد عقلی و نقلی بر لزوم عصمت اقامه کرده‌اند که از باب نمونه، به موارد ذیل اشاره می‌شود:

۱. انبیا باید معصوم باشند تا مردم به گفتار و کردار آنان وثوق و اطمینان پیدا کرده و از آنان متابعت نمایند تا بدین ترتیب، غرض بعثت محقق شود. اگر آنان معصوم نباشند، وثوق و متابعت مردم حاصل نمی‌شود و در نتیجه نقض غرض لازم می‌آید که خود قبیح است و از مولای حکیم صادر نمی‌شود.

۲. اگر از انبیا معصیتی صادر شود، آیا اطاعت از آن‌ها باز واجب است یا نه؛ اگر واجب باشد، مستلزم اذن در معصیت است و اگر واجب نباشد، مستلزم عبث بودن بعثت است. این هر دو قبیح است و از مولای حکیم صادر نمی‌شود. در نتیجه انبیا معصومند و هیچ معصیتی از آنان صادر نمی‌شود.

۳. اگر از پیامبران گناهی سرزند، بر دیگران لازم می‌شود که آنان را نهی از منکر نمایند. نهی از منکر موجب ایذاء آنان است و ایذاء آنان جایز نیست. پس نهی کردن آنان

از منکر جایز نیست و در نتیجه صدور گناه به امتناع وقوعی، از آن‌ها ممتنع است (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۸).

۴-۴. اثبات عصمت نبی خاتم^(ص)

ادله که در بالا ذکر شد، اثبات‌کننده عصمت همه پیامبران به طور عام است که علاوه بر آن، می‌توان عصمت نبی خاتم^(ص) را از جهات گوناگونی اثبات کرد:

۴-۴-۱. تلازم نبوت با عصمت

عصمت او از کذب و سهو در مقام تبلیغ، لازمه نفس منصب نبوت اوست که ادله اثبات‌کننده نبوت او، به دلالت التزامی بر این مطلب دلالت دارد؛ اما عصمت او از مطلق سهو و نسیان در بیان احکام شرعی و اصول اعتقادی؛ بلکه در تمام آنچه از جانب خدا خبر می‌دهد، به دلیل آیات ذیل است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست» (نجم: ۳-۴) که در آن نطق پیامبر^(ص) محصور به وحی شده، پس در کلام و اخبار خود دچار سهو نمی‌شود و گرنه خلاف وحی می‌گردد. هم‌چنین بیش از پنجاه روایت دلالت دارد بر معیت و همراهی روح القدس با پیامبر و ائمه که در بیست مورد آن تسدید و تأیید آنان آمده و بدون شک، تسدید در بیانات شرعی از جمله آن است تا آن را آن‌گونه که هست، به مردم برساند (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۸۷).

۴-۴-۲. عصمت از ظلم

دلیل عصمت او از ظلم، این آیه است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)» (بقره: ۱۲۴).

وجه دلالت آیه به این نحو است ذریه‌ای که حضرت ابراهیم^(ع) امامت را برای آنان خواسته، از سه حال بیرون نیست: یا از اول عمر تا زمان درخواست حضرت، متصف به



ظلم نشده یا متصف شده، ولی توبه کرده یا توبه نکرده و در حین درخواست حضرت، متصف به ظلم است. احتمال سوم به طور قطع باطل است؛ زیرا شخصی مثل حضرت ابراهیم^(ع) برای کسی یا کسانی که اکنون متصف به وصف ظلم است، اعطای مقام امامت را درخواست نمی کند، در حالی که می داند آن مقام برتر از مقام نبوت و رسالت است و برای خودش داده نشد مگر بعد از نبوت و بعد از ابتلائاتش. جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» احتمال دومی را نفی می کند؛ زیرا این جمله ردی است بر درخواست حضرت ابراهیم^(ع) و گذشت که افراد ظالم حین درخواست، مراد حضرت و داخل در درخواست او نبوده تا این رد متوجه آن شود. پس به ناچار این رد مربوط به احتمال دوم می شود و بدین ترتیب ثابت می شود که نائل شوندگان به عهد امامت، ذریه غیر ظالم از بدو تولد هستند و به کمک قرینه تناسب حکم و موضوع ثابت می شود که این ذریه غیر ظالم فراتر از عادل، معصوم نیز هستند؛ زیرا مناسب با عظمت امامت و علو رتبه آن، عصمت است نه عدالت که فروتر از آن است (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۹۰).

۴-۴-۳. عصمت از تمام گناهان در تمام عمر

عصمت پیامبر خاتم^(ص) از تمام گناهان عمدی و سهوی، از اول تا آخر عمر، به دلالت آیه تطهیر است که خداوند می فرماید: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطْهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ خداوند می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک گرداند» (احزاب: ۳۳). نحوه دلالت این آیه به شرح ذیل است:

اولاً اراده بر دو قسم است: یکی تکوینی که در آن تخلف مراد از اراده ممتنع است؛ به دلیل محال بودن انفکاک معلول از علت. دیگری تشریعی که همواره ملازم با مراد نیست؛ زیرا خداوند از کفار و فسّاق اطاعت را خواسته؛ اما اطاعت آنان در خارج محقق نشده است. در این آیه، قسم اول مراد است؛ به دلیل این که این اراده به خود فعل خداوند تعلق گرفته و روشن است که هر اراده که به افعال مرید تعلق بگیرد، تکوینی است نه تشریعی (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۹۰-۹۱).

ثانیاً به شهادت سیاق، فعل های «یرید»، «لیذهب» و «یطهر» به معنای حال اند که به دلالت منطوقی مبدأ عصمت را در مورد حسنین^(ع) از حین نزول اثبات می کند و به دلالت

فحوا و مفهوم اولویت، مبدأ عصمت را در مورد والدین آن دو به دلیل افضلیتشان، قبل از نزول آن به اثبات می‌رساند. دیگر اینکه هر کس قائل به عصمت حسنین^(ع) شده قائل به عصمت والدین آن دو نیز شده و اگر به عصمت آن دو قائل نشده به عصمت والدینش هم قائل نشده است. پس تفکیک بین اینکه حسنین^(ع) از اول عمر معصوم باشند و والدینشان نباشند، خرق اجماع مرگب است. عصمت در مورد نه امام دیگر هم یا از طریق اجماع مرگب قابل اثبات است یا از طریق تنقیح مناط که بگوییم ملاک در اذهاب رجس از امیرالمؤمنین و حسنین^(ع) امامت و اولوالأمر واجب الاطاعه بودن آنان است و این ملاک عیناً در مورد نه امام دیگر نیز موجود است. پس عصمت آنان نیز ثابت است و عمومیت حکم به عمومیت علت است و اعتباری به خصوصیت لفظ نیست. نبی اکرم^(ص) را اگر داخل در خطاب ندانیم، عصمتش از بدو عمر نیز از طریق مفهوم اولویت قابل اثبات است؛ زیرا او از همه آنها افضل است و اگر داخل در خطاب بدانیم، به دلالت مطابقی بر آن دلالت دارد (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۹۱-۹۲).

ثالثاً رجس در لغت به معنای عمل زشت و قذارت آمده و در قرآن بر اعیان و افعال و صفات هم اطلاق شده: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده: ۹۰). شراب و قمار و بت‌ها و ازلام [نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است که «میسر» جزء افعال و بقیه جزء اعیان است؛ «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ؛ وَاَمَّا أَنه‌ا که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده» (توبه: ۱۲۵) که مراد از رجس سوء و خباثت است که از صفات است. بنابراین معنای اذهاب رجس از اهل بیت^(ع) این است که آنها در ارواح و نفوس، اوصاف، اخلاق، افعال، اعمال و تمام شئون و حیثیاتشان طیب هستند و این فضلی است که خداوند به کسانی که بخواهد می‌دهد (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۹۲-۹۳).

۴-۴-۴. اخبار طینت

این اخبار دلالت می‌کنند بر اینکه سرشت پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) تنها از علّیین است. پس داعی معصیت و گناه برای آنها وجود ندارد. بنابراین آنان در تمام عمرشان از تمام گناهان معصومند (ر.ک. محسنی، ۱۴۲۸: ۳، ۹۹).

در جمع‌بندی از بررسی کلامی و موازنه بین آن و گفته‌های نویسنده کتاب نقد قرآن و نقد گفته‌های او، می‌توان گفت که متکلمان امامیه با ادله متعدد عقلی و نقلی عصمت انبیا را به‌طور عام و عصمت نبی خاتم^(ص) را به‌طور خاص اثبات کرده‌اند. آنان در این زمینه ادله خدشه‌ناپذیری اقامه کرده‌اند؛ اما سُها اولاً در قالب استفهام تقریری، زن گرفتن پیامبر^(ص) از طریق هبه را سوءاستفاده از مقام و موقعیت اجتماعی دانسته و در قالب استفهام انکاری گفته: عقل سلیم چنین کار زشتی را نمی‌پذیرد که لازمه آن معصیت پیامبر^(ص) است؛ زیرا بر اساس این قاعده کلامی که می‌گوید: «کُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمٌ بِالشَّرْعِ» (لواسانی، ۱۴۲۵: ۱، ۱۹۹؛ مشکور، ۱۳۷۲: ۳۰)؛ چیزی را که عقل سلیم زشت و قبیح بداند، شرع هم آن را زشت و قبیح می‌داند. در حالی که ادله عصمت آن را نفی می‌کند و تا دکتر سها دلیل قوی‌تر از ادله متکلمان بر اثبات گفته خود ارائه ندهد، ادله عصمت حاکم و محکم است. ثانیاً اگر تنزل صورت گیرد و گفته شود که ایشان دلیل اقامه کرده - و آن قیاس کردن کار پیامبر^(ص) با کار کدخدا، رئیس‌جمهور و... است که اگر این‌ها با سوءاستفاده از مقام و موقعیتشان به تمایل زنان برای ازدواج با خود، پاسخ مثبت دهند و از بین آنان زیباترینشان را تصاحب کنند، در این صورت چه پیش خواهد آمد؟ پاسخش محکوم شدن چنین کاری از سوی توده مردم و انکار شدن آن از سوی وجدان‌های بیدار عمومی است. وقتی در مقیاس علیه چنین است، در مقیاس نیز چنین خواهد بود. در ابطال آن چنین خواهیم گفت که این قیاس، قیاس مع الفارق است، از چند جهت:

یکی اینکه پیامبر اسلام^(ص) معصوم است که با وجود داشتن قدرت بر گناه، اراده معصیت از او سر نمی‌زند؛ اما مقیاس علیه مذکور غیر معصومند که نه تنها اراده معصیت از آن‌ها محال و ممتنع نیست، بلکه صدور معصیت از آن‌ها اگر امر غالبی نباشد، حدّ اقل امر ممکن است. پس از این جهت وجه تشابهی بین آن دو نیست و قیاس از اساس نادرست است.

دیگری این که مسئله تعدّد زوجات پیامبر^(ص) در یک مقطع زمانی خاص (بعد از هجرت) و در سنّ خاص (بعد از پنجاه سالگی) و در شرایط خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... و با انگیزه‌های متعدد انسانی، اخلاقی، دینی و... صورت گرفت؛ اما در شرایط کنونی





جوامع اسلامی تعدّد زوجات به ازدواج دائم با اینکه از نظر شرعی تا چهار مورد به صورت مشروط (رعایت عدالت) مجاز است، ولی در مقام عمل واجدین شرایط آن به خصوص در مورد مقیس علیهم و بالأخص در مورد دیکتاتور خیلی کم و نزدیک به صفر است. لذا هم از نظر شرایط زمانی و هم از نظر عملی، این دو واقعه قابل قیاس نیست.

نتیجه‌گیری

اتهام دکتر سها بر پیامبر^(ص) به خاطر تجویز شدن ازدواج هبه‌ای برای او، از اساس وارد نیست؛ زیرا نه از منظر تفسیری مفاد آیه ۵۰ سوره احزاب، جعل آیات و ارتکاب قبیح از ناحیه پیامبر^(ص) است و نه از منظر تاریخی پذیرش هبه زنان واهبه، از سوی پیامبر گرامی اسلام^(ص) ثابت است و نه از منظر کلامی، جعل آیه و ارتکاب قبیح از ناحیه پیامبر^(ص) قابل پذیرش است و دکتر سها در اثبات این اتهام، گرفتار تفسیر به رأی، اجتهاد در مقابل نص و قیاس مع الفارق شده است.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم: بی نا.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۸ ق)، *عیون أخبار الرضا^(ع)*، تهران: نشر جهان.
۳. ابن عربی، محمد بن عبدالله، (۱۴۰۸ ق)، *احکام القرآن*، بیروت: دارالجليل.
۴. اشکوری، محمد بن علی، (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: دفتر نشر داد.
۵. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲ ق)، *الکشف والبيان*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶. جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، (۱۳۶۲)، *تفسیر شاهی او آیات الأحکام*، تهران: نشر نوید.
۷. حمیری، ابن هشام، (بی تا)، *السيرة النبوية*، بیروت: دارالمعرفة.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، *المفردات في غريب القرآن*، دمشق- بیروت: دارالعلم والدار الشامیة.
۹. رضی بهابادی، بی بی سادات؛ جواندل، نرجس، (۱۳۹۳)، *نقد و بررسی مقاله «عصمت» از دایرةالمعارف قرآن لایدن براساس آراء و مبانی شیعه*، فصلنامه علمی-پژوهشی شیعه شناسی، ۴۸، ۱۴۹-۱۸۰.
۱۰. شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ ق)، *کتاب نکاح*، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۱. سها، (۱۳۹۳)، *نقد قرآن (ویرایش دوم)*، بی جا: بی نا.
۱۲. صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۶ ق)، *الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنه*، قم: فرهنگ اسلامی.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ ق)، *المیزان في تفسير القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ ق)، *جامع البيان في تفسير القرآن*، بیروت: دارالمعرفة.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷)، *تاریخ الأمم والملوک*، بیروت: دارالتراث.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ ق)، *التبيان في تفسير القرآن*، (تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی)، قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۱۸. عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۰۰ ق)، *الفروق في اللغة*، بیروت: بی نا.



۱۹. حلی، حسن بن یوسف، (۱۳۶۵)، **الباب الحادی عشر**، تهران: بی‌نا.
۲۰. علامه حلی؛ حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۴۱۳ق)، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، قم: بی‌نا.
۲۱. علم‌الهدی، علی بن الحسین، (۱۴۳۱ق)، **تفسیر الشریف المرتضی المسمی بنفائس التأویل**، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۲. علوان، عبدالله بن ناصح، (۱۴۲۷ق)، **اعراب القرآن الکریم**، طنطا: دارالصحابة للتراث.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، **کتاب العین**، قم: انتشارات هجرت.
۲۴. قاضی ابرقوه، (۱۳۷۷)، **سیرت رسول‌الله**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۲۶. لواسانی، سید حسن حسینی، (۱۴۲۵ق)، **نور الأفهام فی علم الکلام**، قم: بی‌نا.
۲۷. محسنی، محمد آصف، (۱۴۲۸ق)، **صراط الحق فی المعارف الإسلامية و الأصول الإعتقادية**، قم: ذوی القربی.
۲۸. بن إسحاق، محمد بن یسار، (۱۴۱۰ق)، **سيرة ابن اسحاق** (کتاب السير و المغازی)، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۲۹. محمدی، علی، (۱۳۷۸)، **شرح کشف المراد**، قم: بی‌نا.
۳۰. مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۲)، **فرهنگ فرق اسلامی**، مشهد: بی‌نا.
۳۱. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، بیروت: بی‌نا.
۳۲. معارف، مجید؛ اعتصامی، سمیه‌سادات، (۱۳۸۹)، **بررسی مقاله «محمد (ص)»**، قرآن پژوهی خاورشناسان، ۹، ۱۱-۴۴.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۴. موسی، حسین یوسف، (۱۴۱۰ق)، **الإفصاح**، قم: [بی‌نا].
۳۵. نجفی، کاشف‌الغطاء، محمدحسین، (۱۳۵۹ق)، **تحریر المجلة**، نجف: المكتبة المرتضوية.
۳۶. نحاس، احمد بن محمد، (۱۴۲۱ق)، **اعراب القرآن**، بیروت: دارالکتب العلمية.
۳۷. واقدی، ابن سعد کاتب، (۱۴۱۸ق)، **الطبقات الکبری**، بیروت: دارالکتب العلمية.